



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از بحثها این است که صوفیه مسلمانان را به چند قسمت تقسیم کرده اند؛ اهل شریعت، اهل طریقت و اهل حقیقت، در حقیقت معارف اسلام را به سه قسمت تقسیم کرده اند درحالی که ما اسلام داریم و شریعت.

قبلا عرض کردیم در جلد ۱۳ شرح نهج البلاغه خوئی به مناسبتی بحث مبسوطی در مورد صوفیه انجام داده لذا برای عزیزان لازم است که مطالعه بفرمایند، ایشان بعد از نقل روایات فراوانی در مذمت تصوف از اهل بیت علیهم السلام می فرمایند؛ شیخ مفید، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، فاضل مقداد، صدر المتألهین شیرازی، مقدس اردبیلی، شهید اول و ثانی، مجلسی اول، شیخ یوسف بحرانی، مجلسی دوم و شیخ حر عاملی و حتی از اهل سنت فخر رازی و زنجیری همگی قائلند عقاید صوفیه باطل و طریقه آنها به کلی از اسلام جداست و همه اینها اتفاق نظر دارند که صوفیه کفر و الحاد و خرافات و فسق و فجور بسیاری دارند و بعد ایشان می گوید آنها یک حدیث بی سندی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله پیرامون اینکه اسلام شریعت و طریقت و حقیقت است نقل کرده اند که حضرت فرموده: "الشریعة احوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی" و بعد گفته اند شریعت یعنی دانستن احکام خدا از راهنمایی پیامبر و ائمه علیهم السلام و تشبیه کرده اند به یک چراغی که روشنایی می دهد و انسان راه را می بیند و بعد از اینکه راه روشن شد قدم بر می دارد و سلوک می کند و راه را می پیماید که این همان طریقت است و بالاخره وقتی به مقصد و هدف رسید به مرحله حقیقت می رسد و وقتی به حقیقت برسد واصل به حق می شود و اتحاد و وحدت و همه اینها تحقق پیدا می کند، این رسم و راه همه صوفیه می باشد ولی مرحوم خوئی در شرح نهج البلاغه می فرماید هیچ عاقلی نمی تواند این را قبول کند زیرا اصحاب ائمه و فقهاء و علماء بزرگ مثل زراره و هشام بن حکم و شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ کلینی و

سید مرتضی و دیگر بزرگان این ناقلان اخبار و حافظان شریعت و آثار در طول زندگی خودشان در غیبت صغری و کبری اسلام و مسلمانان را چنین تقسیم بندی نکرده اند و اصلا کدام عقلی قبول می کند که پیغمبر بزرگوار اسلام صلوات الله علیه و آله که سرلوحه کارش دعوت به وحدت و اتحاد مسلمانان است آنها را تقسیم بندی کند و بگوید یک طبقه اهل شریعت و طبقه دیگر اهل طریقت و یا حقیقت باشند خلاصه ایشان مطالب فراوانی را در شرح نهج البلاغه در این رابطه بیان کرده و وقتی ما کلمات صوفیه را مطالعه می کنیم از این تعبیّرات زیاد می بینیم مثلاً در مثنوی اینطور ذکر شده:

"شریعت همچو شمع است، ره می نماید، و بی آن که شمع به دست آوری راه یافته نشود و چون راه آمدن تو طریقت است و چون به مقصود رسیدی آن حقیقت است. یا این که شریعت علم طب آموختن است و طریقت خوردن دارو و پرهیز کردن و حقیقت، صحت ابدی یافتن است... لو ظهرت الحقائق بطلت الشرايع"

و به این اکتفاء نکرده و می گویند شما که راه شریعت را می روید مانند این است که به پوست چسبیده اید اما طریقت و حقیقت مانند مغز است:

ما ز قران مغز را برداشتیم

پوست را بھر خران بگذاشتیم.

مطلب برای ما بسیار روشن است زیرا ما راه پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام را رفته ایم و فقه خودمان را از آنها گرفته ایم و علماء و فقهاء بزرگ ما آن را در اختیار ما گذاشته اند، امام صادق علیه السلام به أبان بن تغلب می گوید دوست دارم در مسجد کوفه بنشینم و فتوا بدهی خود أبان می گوید در مسجد کوفه درک کردم که "خمس مئة شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد علیهما السلام"، خب این فقه ماست و این راه ماست حالا اینها بین مسلمانان انشقاق بوجود آورده اند و می گویند شما اهل شریعت هستید و ما اهل طریقت هستیم.

بحث دیگری که عرض کردیم این بود که اینها سعی کرده اند برای چهره سازی و آراستن قطب ها و بزرگان خودشان تمام آنچه را که ما از امتیازات اهل بیت علیهم السلام می دانیم برای

یک بحثی نیز در اینجا وجود دارد که آیا ائمه علیهم السلام خودشان چنین قدرتی داشتند یا از خدا می خواستند و خدا چنین قدرتی به آنها می داد؟ ائمه علیهم السلام چنین شایستگی داشتند ولی خب همه چیز به دست خدا و از ناحیه خداست.

عنوان باب های بعدی این است:

"باب أنهم يقدرُونَ على احياء المتوَيِّ و ابراء الاكْمه والابرص".

"باب أنهم سخر لهم السحاب ويسر لهم الاسباب".

"باب أنهم الحجة على جميع العوالم وجميع المخلوقات".

علامه مجلسی بعد از نقل این اخبار می فرماید بنابراین آنچه که صوفیه ادعا می کنند و برای اقطاب خودشان ذکر می کنند همه دروغ است زیرا از این اخبار استفاده که اینطور امتیازات مخصوص اهل بیت علیهم السلام می باشد و اینکه در دعای ام داوود ذکر شده "ابدال" منظور از آن خواص اصحاب ائمه علیهم السلام می باشند نه صوفیه و اقطاب آنها. بقیه بحث ماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهرين

اقطاب خودشان ذکر کرده اند مثلاً می گویند طی الارض دارند و یا اخبار از غیب دارند و یا با جنیان مربوط هستند و امثال ذلک، در جلد ۲۷ بحار الانوار صفحه ۱۳ ابوابی منعقد شده و اخباری ذکر شده که اینها از مختصات اهل بیت علیهم السلام هستند که چند مورد به عنوان نمونه خدمت شما عرض می کنم:

"باب أن الجن خدامهم (ائمه علیهم السلام) یظهرون لهم ویسألونهم عن معالم دینهم"، از جمله اخباری که در این باب ذکر شده خبر جابر بن یزید جعفری می باشد، ما دوتا جابر داریم یکی جابر بن عبدالله انصاری که مقامش خیلی بالاست و پیغمبر صلوات الله علیه و آله به او گفت تو زنده می مانی تا اینکه حضرت باقر علیه السلام را می بینی و آن لوح جابر نیز برای همین است و اما یک جابر هم جابر بن یزید جعفری است که این نیز مقامش خیلی بالاست و احادیث زیادی بلد بوده، جابر جعفری ساکن کوفه بوده در خبر پانزدهم از باب مذکور اینطور آمده که جابر جعفری در مدینه خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید و مطالبی را پرسید و حضرت جواب دادند و بعد خداحافظی کرد و حرکت کرد به سمت کوفه چند منزل که رفت برای نماز ایستاده بود که یکی از آجنه نامه ای از امام باقر علیه السلام آورد به طوری هنوز مرکب آن نامه خشک نشده بود نامه را داد و جابر آن را خواند و در جیش گذاشت در نامه نوشته شده بود وقتی که به کوفه رسیدی خودت را به دیوانگی بزنی، وقتی جابر به کوفه رسید یک چوبی برداشت و آن را اسب خودش کرد مانند بچه ها در کوچه ها می دوید و بازی می کرد چند تکه استخوان نیز پیدا کرد و به گردنش انداخت، نامه ای از شام برای امیر کوفه آمد که در آن نوشته شده بود تا این نامه به دست تو رسید جابر بن یزید جعفری را دستگیر کن و او را بکش، نامه که به دست امیر کوفه رسید پرسید جابر بن یزید کیست؟ گفتند متأسفانه الان تغییر کرده و دیوانه شده لذا دیگر او را نکشتند خلاصه مطالب این چینی در این باب نقل شده است.

باب دیگری با این عنوان منعقد شده: "باب أن عندهم الاسم الاعظم وبه یظهر منهم الغرائب".